

# سفرنامه ناصر خسرو

دکتر محمد حسن حائری

سفرنامه ناصر خسرو کتابی است که نخستین بار در سال ۱۸۸۱ میلادی (۱۲۹۸ هجری قمری) به همت شفر (Schefer) خاورشناس فرانسوی در پاریس به حلیه طبع آراسته و با ترجمه فرانسه و تعلیقات و ضمائیم منتشر شد.

یازده سال پس از آن میرزا محمد ملک الکتاب در بمبئی (هندوستان) به، طبع این کتاب اهتمام ورزید، و سه سال پس از آن زین العابدین الشریف الصفوی این کتاب را به ضمیمه دیوان ناصر خسرو در تهران چاپ کرد. وی در همان سال بار دیگر آن را با نام سیاحت نامه ناصر خسرو علوی منتشر ساخت.

چاپ دیگر این کتاب را مرحوم غنی زاده در سال ۱۳۴۰ هجری قمری در برلین صورت داد و آن را با دو مثنوی سعادتنامه و روشنائی نامه همراه کرد و مقدمه‌ای ادیبانه بر آن نگاشت و موارد اختلاف نسخه‌ها را در باورقی کتاب آورد.

در سال ۱۳۳۵ هجری شمسی این کتاب با کوشش آقای دکتر دبیرسیاقی در تهران تصحیح و

چاپ شد و پس از آن چند بار دیگر با توضیح و شرح بیشتری از نامبرده منتشر شد.

در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی این کتاب را سلسله انتشارات «مجموعه سخن پارسی» با تصحیح و مقدمه و شرح آقای دکتر نادر وزین پور در اختیار دانشجویان و علاقمندان قرارداد.

سفرنامه ناصر خسرو ارمغان سفر هفت ساله و دستاورد تجربیات فرسنگها راهپیمائی این شاعر سترگ و نویسنده بزرگ ایران است.<sup>۱</sup>

این کتاب اگر چه معروفترین اثر این نویسنده دانشمند و شاعر اندیشمند است. مهمترین اثر او نیست، و خود بر این باور است که زادالمسافرینش که در نثر پارسی گنج شایگان اوست تنها با دُر دری نظم وی همسنگی می‌کند:

زادالمسافر است یکی گنج من  
نثر آنچه‌ان و نظم از اینسان کنم<sup>۲</sup>  
و نیز همواره در نثر پارسی به آن اثر  
(زادالمسافرین) مباحث و ورزیده و گفته است:

ز تصنیفات من زادالمسافر  
که معقولات را اصل است و قانون  
اگر بر خاک افلاطون بخوانند  
ثنا خوانند مرا خاک فلاطون<sup>۳</sup>  
ناصر خسرو در سفرنامه خود در چهره سیاحت  
پیشه‌ای دانش پژوه و جهانگردی تیزبین خود را  
نموده، و از هر شهر و روستائی که گذشته مسافت آن  
را برآورد کرده و شیوه زندگانی مردم آن سامان را از  
نظر گذرانده، و نوع کشاورزی و راه و رسم داد و ستد  
آنان را یاد کرده است، و از کتیبه‌ها و نوشته‌ها و رسوم  
و عقاید و صنایع و حوادث آن شهر سخن به میان  
آورده، و میزان بارندگی و محصولات هر منطقه را به  
رشته تحریر کشانده، و از مراتب و مشاغل و برابری  
نرخ‌ها و روش معامله و مبادله مردم سخن گفته است.  
در این باره از مسائل علمی هر جایگاه و عقاید خرافی  
هر سامان غافل نگذشته و باور خویش را بیان داشته  
است.

سفر ناصر خسرو به جانب قبله و دست‌شستن او از



اینجا بطلب حاجت و زین منزل مگذر<sup>۶</sup>  
در همین قصیده است که وقتی خود را در سن  
چهل و دو سالگی می بیند. نفس ناطقه خویش را  
جوینده خرد می یابد و خود را برای سفر آماده  
می سازد:

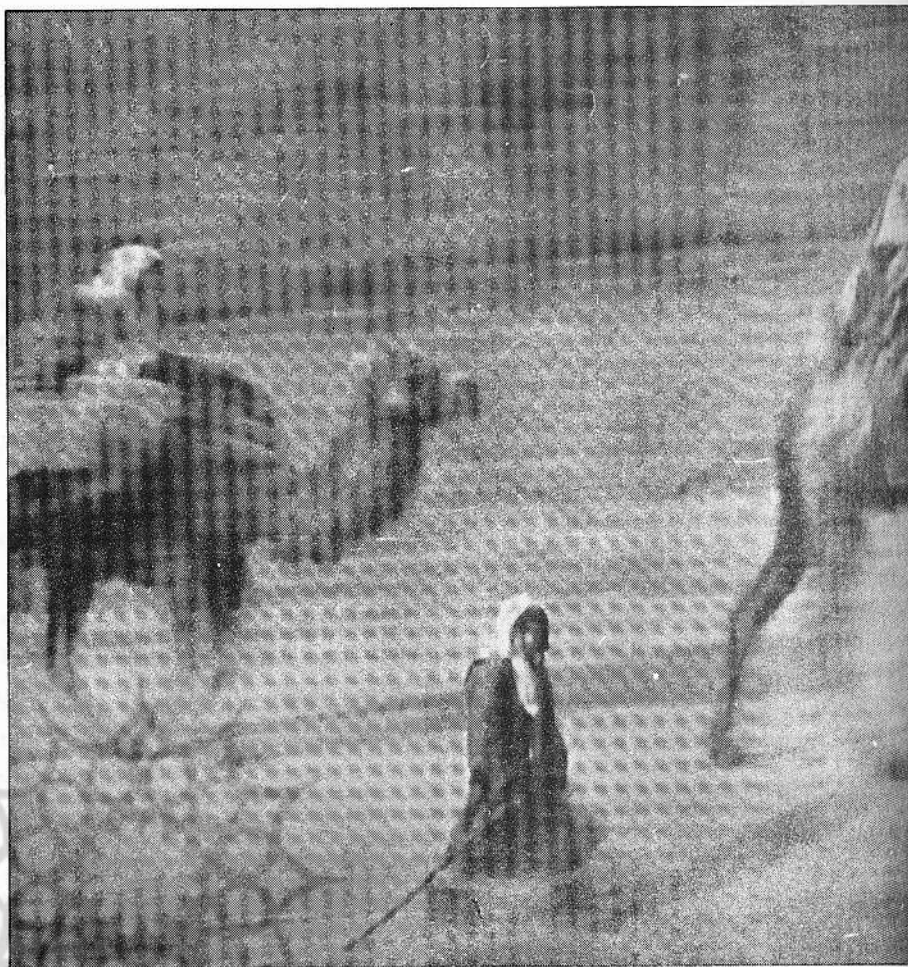
پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو  
جویان خرد گشت مرا نفس سخنور<sup>۷</sup>  
به همین دلیل است که ناصر خسرو را شاعری  
خردگرا دانسته اند و نیز به همین مناسب است که  
خود زادالمسافرینش را که بر اندیشه های خردجویانه  
و بینشهای خردگرایانه استوار است بر دیگر آثار منشور  
خویش رجحان می نهد.

برای دریافت انگیزه سفر ناصر خسرو و شیوه تحول  
فکری او بهترین سند قول این شاعر است در  
قصیده ای با مطلع:

ای خواننده بسی علم و جهان گشته سراسر  
تو بر زمی و از بخت این چرخ مدور<sup>۸</sup>  
در این قصیده است که پس از مقدمه ای  
می گوید: همانگونه که در بین پرندگان باز و در گروه  
چهار پایان شتر و در میان درختان نخل شریقت شناخته  
می شود و در زمره کتابها قرآن و در بین بناها کعبه و در  
جمع ستارگان خورشید بهتر است و برگزیده، پس باید  
که در بین انسانها نیز که اشرف مخلوقات است کسی  
از همه والا تر باشد. و قطعاً پروردگار چنین شخصی  
را به رهبری جامعه برانگیخته است. پس باید تلاش  
کنم تا او را بیابم و با وی بیعت کنم. زیرا بر اساس  
کلام الهی، نور خداوند هیچگاه خاموشی نمی پذیرد  
و همواره هدایتگری راستین در جامعه خواهد بود، و  
اگر کافران بخوانند با دهان خویش این نور را  
خاموش کنند خدا مانع این کار می شود و نور خویش  
را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال می رساند،  
گرچه کافران را خوش نیاید.<sup>۹</sup>

او سؤالاتی را که معتقد است دیگران آن را پاسخ  
نگفته اند به همراه خویش به سفر می برد و درصدد  
یافتن آن رهبری است که او را نور خدا می انگارد، تا  
مگر وی را در این پرسشها خردمندانه پاسخگو باشد. و  
در نهایت مدعی می گردد که آن مطلوب را یافته و  
پاسخ پرسشهای خویش را دریافته و بهترین زمانه را  
شناخته است. و او را جز مستنصر بالله هشتمین خلیفه  
فاطمی و هیجدهمین امام اسماعیلی نمی داند و در  
پایان سلامی بدینسان به وی می فرستد و سخن را  
فرجام می بخشد:

خواهم که ز من بنده مطوع سلامی  
پوینده و پاینده چویک ورد مقمر



ناصر خسرو سعی می نماید که موضوع  
طلسم را خرافه بشمارد. ولی آنجا که از  
طلسم حوالی مصر و طلسم کژدم در  
معرة النعمان سخن می گوید خود به  
تأیید آن نمی نشیند و با تعبیر «گویند» و  
یا «گفتند» از آن یاد می کند.

مگر اندک ضروری، و چنان مردانه عازم سفر می شود  
که نه از خانه یاد می کند و نه از گلشن و منظر و از  
سنگ بستر و بالین می سازد، و از ابر خیمه و چادر.  
گاه در زمینی گام می سپرد که آب آن در لطافت  
چون مرمر است و گاه در بیابانی قدم می گذارد که  
خاک آن در سوزندگی چون اخگر. زمانی از مسیر  
دریا سفر می کند و زمانی از شکاف کوهها می گذرد و  
بالآخره دیرگاهی همچون شتر بانان طناب در گردن  
می اندازد، و بالأخره تا جائی می رسد که خردش او  
را می گوید که: مطلوب تو در اینجا است:

شهری که من آنجا برسیدم خردم گفت

شرابخواری و تحول فکریش به منظور طلبیدن چیزی  
بوده است که به تعبیر وی «خرد و هوش را بیفزاید». او که تا سال ۴۳۷ پیوسته شراب می خورده و بدان  
مداومت داشته است، می گوید: «شبی در خواب  
دیدم که یکی مرا گفتی چند خواهی خوردن از این  
شراب که خرد از مردم زایل کند. اگر بیهوش باشی  
بهرتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی  
ننوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب  
دادی: در بیهوشی و بیهوشی راحتی نباشد. حکیم  
ننوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون  
باشد، بلکه چیزی را باید طلبید که خرد و هوش را  
بیفزاید. گفتم که: من این از کجا آرم؟ گفت:  
جوینده یا بنده باشد و پس به سوی قبله اشارت کرد و  
دیگر سخن نگفت.»<sup>۱۰</sup>

او که از جمله متصرفان در اموال و اعمال  
سلطانی بوده است و به کارهای دیوانی مشغول، با  
دیدن این خواب از شغلی که به عهده داشته است  
معاف می خواهد و از دنیاوی آنچه دارد ترک می کند



کتاب سفرنامه که مولف آن امانت و صداقت را در دیده‌ها و شنیده‌ها رعایت کرده و گنجینه‌ای گرانبها بر سیاحتگران و پژوهندگان گشوده است از موثق‌ترین و معتبرترین و دقیق‌ترین نگارشهایی است که تا روزگار مؤلف درباره جوامع و مراکز تمدن و فرهنگ به زبان پارسی و با ترکیبات قدیمی و واژه‌های سره به رشته تحریر کشانده شده است.

زاینده و باینده چو افلاک و طبایع تابنده و رخشنده چو خورشید و جواختر چون قطره چکبیده زیر نرگس و شمشاد چون باد وزیده زیر سوسن و عبهر چون وصل نکور و بیان مطبوع و دل‌انگیز چون لفظ خردمندان مشروح و مفسر پرفایده و نعمت چون ابریه نوروز کز کوه فرود آید چون مشک معطر واقعی و مبارک چو دم عیسی مریم عالی و بیازاسته چون گنبد اخضر زی خازن علم و حکم و خانه معمور با نام بزرگ آن که بدو دهر معمور زی طالع سعد و در اقبان خدائی فخریشر و بر سر عالم همه افسر مانند و جگرگوشه جد و پدر خویش در صدر چوپینغمیر و در حرب چو حیدر بر نام خداوند برین وصف سلامی در مجلس بر خوانند ابو یعقوب از بر...<sup>۱۱</sup> و بر همین اندیشه است که حاصل واقعی سفر خویش را یافتن مستنصر بالله می‌داند. و همواره در صورت سیرت وی را به حضرت علی (ع) مانده می‌کند. و آنگاه که در وصف علی (ع) سخن می‌گوید خطاب به خواننده شعر خویش می‌سراید:

گفرت آرزوست صورت او دیدن

وان منظر مبارک و آن مخبر  
بشتاب سوی حضرت مستنصر  
ره راز فخر جزیه مژده مسپر<sup>۱۲</sup>

ناصر خسرو در سفرنامه از این یافته خویش سخنی به میان نمی‌آورد، و به این دلیل نمی‌توان تحول فکری و اندیشه‌های اسماعیلی وی را از این کتاب جستجو کرد. او در این کتاب در چهره سیاحتگران و جهانگردان از اصحاب تأویل فاصله گرفته است. حکیم قبادیان در کتاب وجه دین حج را دیدار امام و امام را مسجد الحرام می‌داند.<sup>۱۳</sup> در حالی که در سفرنامه از دست‌یازی به این تأویل پرهیز کرده است. و چون عابدی متنسک اعمالی را که در بیت‌الله الحرام انجام داده بیان نموده است و به ظاهر این عبادت اکتفا کرده است.

در مناسکی که در این سفر معنوی به اجرا درآورده است کوچکترین نشانه‌ای از وابستگی او به فرقه اسماعیلی و یا تشیع نمی‌توان سراغ گرفت. و نیز آیات قرآنی و احادیث نبوی که در این کتاب مورد استناد وی واقع شده به هیچ وجه به تأویل گرفته نشده است. در این کتاب چهره فلسفی ناصر خسرو نیز مشاهده نمی‌گردد و چهره کلامی او که در کتاب وجه دین روی نموده بود به هیچ وجه در سفرنامه رخ نمی‌نماید. او در دوران مورد بحث یعنی از سال ۳۷۷ هـ تا ۴۴۴ هـ هجری قمری چهار بار به زیارت خانه خدا شتافته است.

سفر اول او پس از استعفا از شغل دیوانی است و مسیری را که طی نموده است به این صورت است:

مرو، سرخس، نسا بور، دامغان، سمنان، ری، قزوین، خرزویل سراب (شهری در آذربایجان شرقی)، تبریز، خوی، اخلاط، (از شهرهای مهم ارمنستان بوده و امروز جزو کشور ترکیه است)، میافارتین (شهری در دیار بکر)، سروج (از شهرهای مرزی ترکیه امروز) حلب، معرة النعمان (از شهرهای مهم و قدیمی شام میان حلب و حماة)، طرابلس (از شهرهای شمال کشور لبنان) طرابلس (شهری در شام و پنج فرسنگی جنوب طرابلس)، بیروت، صیدا، صور، عکة (عکا، در ساحل دریای مدیترانه)، حیفا، قیساریه (از شهرهای فلسطین در هفت فرسنگی عکا)، رمله (شهری در قسمت مرکزی فلسطین و در جنوب شرقی تل ابویه)، بیت المقدس، مکه.

وی پس از آن قصد می‌کند که به مصر سفر نماید. لذا از طریق بیت المقدس، رمله، عسقلان (شهری در شام که آن را مانند دمشق عروس الشام می‌نامیدند) و

تنیس (جزیره‌ای در دریای روم نزدیک خشکی) خود  
ا به مصر می‌رساند.

سفر دوم وی به قصد حج از قاهره، قلم (بندری در ساحل دریای سرخ در محل فعلی سوئز)، جار (شهری بر ساحل دریای سرخ) و مدینه صورت می‌پذیرد و پس از انجام اعمال حج از طریق مکه و مدینه و قلمز به قاهره بازمی‌گردد.

سفر سوم او نیز در مسیر سفر دوم است و بازگشت از سفر را نیز در همان مسیر صورت می‌دهد و بالأخره سفر چهارم وی در مسیر قاهره، اسیوط (شهری در ساحل غربی رود نیل)، اخمیم (شهری در ساحل شرقی رود نیل که نام باستانی آن خمیس است)، قوص (شهری در شرق رود نیل)، عیذاب (شهر کوچک در ساحل دریای سرخ از کشور سودان) و جدّه است. و از آنجا عزم بازگشت به موطن خویش می‌نماید. لذا از مکه به طائف آمده و از راه یمامه (شهری که در موضع ویا در مجاورت شهر ریاض بوده است)، به بصره، ابله (از توابع بصره)، عبادان (آبادان) و از آنجا به مهروبان (بندری در ساحل خلیج فارس)، آرجان (شهری در نزدیکی بهمان)، اصفهان، نائین، طس و تون (فردوس) می‌رسد و سرانجام از قاین (بخشی از شهرستان بیرجند)، سرخس و مروالروند می‌گذرد و از راه فاریاب خود راه بلخ می‌رساند. این در حالی است که در حدود ۵۰ سال از زندگانی وی گذشته است و با امیدواری از سفری که عزم آن را در سر می‌پرورد سخن به میان می‌آورد و می‌گوید:

«اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر

سعی ناصر خسرو در تدوین سفرنامه  
براینست که او را همچنان عامل به احکام و عالم به اقوال بدانند و بر وی خرده نگینند و او را متهم به خرافه پسندی نمایند، لذا هر جا را که موضع تهمت تصور می‌نماید از آن می‌پرهیزد و هر سخن را که با علم و عقل ناآشنا می‌نگرد به روایان اخبار نسبت می‌دهد و از دهان غیر به نقل آن می‌نشیند.



حوالی شهر مصر در راه طلسمی کرده اند که مردم را زحمت نرسانند و ستور را و به هیچ جای دیگر کسی را زهره نباشد در آب شدن به یک تیر پرتاب دور از شهر»<sup>۱۸</sup>

و موضوع طلسم کزدم در معرفة النعمان را بدینصورت بیان داشته است:

و موضوع طلسم کزدم در معرفة النعمان را بدینصورت بیان داشته است:

«شهری آبادان و بردر شهر اسطوانه ای سنگین دیدم چیزی بر آن نوشته بود به خطی دیگر از نازی. از یکی پرسیدم که این چه چیز است. گفت: طلسم کزدم است که هرگز غرق در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون آورند و رها کنند بگریزد و در شهر نیاید.»<sup>۱۸</sup>

در باب این موضوع و فهم دقیق

نظرگاه ناصر خسرو درباره طلسم اشاره به بیان وی در کتاب «خوان الاخوان» خالی از ضرورتی نیست. آنجا که گوید:

«بر مثال طلسمها که دانایان کرده اند اندر شهرها از بهر زبان گزندگان، از پشه و مار و کزدم و جز آن و هر طلسمی که بکرده اند صورتی کرده اند از آهن یا از مس و یا جز آن مانند مار یا پشه یا کزدم یا جز آن و آن نوع گزنده را بدان صورت که اندر آن شهر نهاده اند بسته کرده اند و آن گزندگان بر آن صورت آمیخته اند و رنج از شهر برخاسته است، چنانکه به شهر مرو پشه نباشد و وقتی از دیوار کهن دژ مرو برچی فرود آمد و زان برج خنبره ای (خمره خرد) بیرون آمد اندرو پشه رویین نهاده، چون مرآت آنرا بیرون کردند پشه به شهر اندر آمد و مردمان را رنج کرد و به شام شهری است و آنرا «معرفة النعمان» خوانند چون از حلب سوی طرابلس روی بر راه «معرفة» است و چون از دروازه شهر اندر شوی بر راه ستونی سنگین است بر پای کرده بلند و بر سر آن ستون صورت کزدمی است بزرگ از سنگ تراشیده و مرآن صورت را بر سر آن ستون استوار کرده. مرآت را دیدم گفتند مردمان آن شهر که این طلسمی است کز قدیم باز اینجا نهاده است و بدین شهر کسی کزدم ندیده است و اگر از بیرون شهر کزدمی بگیرد و به شهر اندر آرد و رها کند آن کزدم تا از شهر بیرون نشود نیارآمد»<sup>۲۰</sup>

ناصر خسرو آشنایی خود را با علم نجوم در کتاب سفرنامه بدینسان بیان می نماید:

«به قاین مردی دیدم که او را ابومنصور محمد بن دوست می گفتند از هر علمی با خبر بود. از طب و نجوم و منطق، چیزی از من پرسید که: چه گوئی.

برای دریافت انگیزه ناصر خسرو و شیوه تحول فکری او بهترین سند طول این شاعر است در قصیده ای با مطلع:  
توبرز می و از بخت علم و جهان گشته سراسر  
در مناسکی که در این سفر معنوی به اجرا در آورده است کوچکترین نشانه ای از وابستگی او به فرقه اسماعیلی و یا تشیع نمی توان سراغ گرفت. و نیز آیات قرآنی و احادیث نبوی که در این کتاب مورد استناد وی واقع شده به هیچ وجه به تأویل گرفته نشده است.

کسی به پایه او نبوده و نیست. شاید علت بی میلی ناصر خسرو در ملاقات با وی همان باشد که خود به تعریض از آن ذکری به میان می آورد و آن اینست که ابوالعلاء معری را متهم نموده اند که کتاب «الغایات» را به معارضه قرآن ساخته است.<sup>۱۶</sup> ناصر خسرو آنجا که در سفرنامه معیار عقل را حاکم نمی بیند سخن را بر عهده راوی می نهد مثلاً در این قول که می گوید:

«از شخصی شنیدم که گفت در دریای تلخ که در دریای لوط است چیزی می باشد مانند گای از کف دریا فراهم آمده است سیاه که صورت گودارد و به سنگ می ماند اما سخت نیست و مردم آن را برگینند و پاره کنند و به شهرها و ولایتها برند، هر پاره از آن که در زیر درختی کنند درخت را زیان نرساند و بستان را از کرم و حشرات زیرزمین آسیمی نرسد، وَالْعَهْدَةُ عَلَى الرَّاوی»<sup>۱۷</sup>

ناصر خسرو سعی نمی نماید که موضوع طلسم را خرافه بشمارد، ولی آنجا که از طلسم حوالی مصر و طلسم کزدم در معرفة النعمان سخن می گوید خود به تأیید آن نمی نشیند و با تعبیر «گویند» و یا «گفتند» از آن یاد می کند. در مورد طلسم حوالی شهر مصر گوید: «بر آب نیل گذرنمی توان کردن یکی آنکه آبی بزرگ است و دویم نهنگ بسیار در آن باشد که هر حیوانی که به آب افتاد در حال فروبرد و گویند به

طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این (سفرنامه) ضم کرده شود»<sup>۱۳</sup>

درباره مطالب ذکر شده در سفرنامه تأکید مؤلف کتاب چنین است: «و این سرگذشت آنچه دیده بودم به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم اگر در آنجا خلاقی باشد خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند.»<sup>۱۲</sup>

سعی ناصر خسرو در تدوین سفرنامه بر اینست که او را همچنان عامل به احکام و عالم به اقوال بدانند و بروی خرده نگیرند و او را متهم به خرافه پسندی ننمایند، لذا هر جا را که موضع تهمت تصور می نماید از آن می پرهیزد و هر سخن را که با علم و عقل نا آشنا می نگرد به راویان اخبار نسبت می دهد و از دهان غیر به نقل آن می نشیند.

وی در مسیر سفر خود در تبریز با قطران تبریزی نشست و برخاست می نماید تا حدی که قطران تبریزی دیوان منجیک و دقیقی را نزد اومی خواند و معانی مشکل را از وی می پرسد و شرح آن می نویسد و اشعار خود را بر ناصر خسرو می خواند. ولی آنگاه که از معرفة النعمان می گذرد کوششی را برای دیدار ابوالعلاء معری انجام نمی دهد. در حالی که او را رئیس شهر می گوید و صائم الدهر و قائم اللیل، و مقام وی را در شعر و ادب تا بدان درجه می شمارد که افاضل شام و مغرب و عراق مقررند که در آن عصر